



سیمای سوره حشر

این سوره بیست و چهار آیه دارد و در مدینه نازل شده است. به مناسبت کلمه‌ی «حشر» که در آیه دوم آمده، آن را «حشر» نام‌گذاری کرده‌اند. البته مراد از آن، حشر در قیامت نیست، بلکه اجتماع مردم برای کوچ کردن است.

آغاز و انجام این سوره درباره تسبیح همه موجودات هستی برای خداوند است و محتوای آن بیشتر درباره همکاری منافقان با یهودیان مدینه برای توطئه علیه مسلمانان است که قرآن می‌فرماید: نقشه‌های آنان به جایی نمی‌رسد و جز خواری و شکست، چیزی برای آنها به دنبال ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

﴿ ۱ ﴾ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح کنند (و خدا را به پاکی می‌ستایند) و اوست قدرتمند شکست‌ناپذیر حکیم.

نکته‌ها:

- در قرآن، حدود ۸۵ بار واژه «تسبیح» بکار رفته است. در نماز نیز در حالات مختلف رکوع، سجود و قیام، موضوع تسبیح خدا به طور برجسته به چشم می‌خورد.
- تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تند در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن خداوند از عیب‌ها و سرعت در عبادت اوست.
- خداوند دارای دو نوع صفات است: ثبوتیه و سلبیّه؛ ثبوتیه، کمالات خدا را بیان می‌کند، مثل علم و قدرت، اما سلبیّه، خداوند را از هرگونه عجز و جهل و نیاز منزّه می‌داند. تسبیح، نسبت به صفات سلبیّه است و حمد، نسبت به صفات ثبوتیه.
- در مواردی از قرآن و نماز، تسبیح و حمد الهی در کنار هم آمده‌اند. ﴿يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ﴾^(۱)، «سبحان ربّي الاعلی و بحمده» و این جمع میان صفات ثبوتیه و سلبیّه است، به این معنا که گوینده، هم خداوند را از هر عیبی دور می‌داند و هم به خاطر دریافت الطاف الهی، او را ستایش می‌کند.

۱. اسراء، ۴۴.

تسبیح موجودات

بعضی گفته‌اند مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است نه تشریحی، یعنی همه‌ی موجودات به زبان حال، نه زبانِ قال، خدا را تسبیح و تنزیه می‌کنند، زیرا آفرینش هر موجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزّه بودن او از هر گونه جهل و لغو و عجز است. پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند، بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است.

اما به نظر می‌رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد، زیرا: اگر آفرینش حکیمانه موجودات نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می‌فهمیم در حالی که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی‌فهمید. ﴿لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^(۱) اگر آفرینش، نشانه تسبیح بود، مثل ساختمان زیبا که مهندس و معمار خود را ستایش می‌کند، پس چرا می‌فرماید: ﴿كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾^(۲) موجودات به نماز و تسبیح خود علم دارند و این امر از روی درک و شعور است نه تکوینی و ناآگاهانه. □ تسبیح موجودات نسبت به خداوند دائمی است. در بعضی سوره‌ها به صورت فعل ماضی آمده است: ﴿سَبَّحَ﴾ و در بعضی فعل مضارع. ﴿يَسْبَحُ﴾

پیام‌ها:

- ۱- موجودات آسمان‌ها و زمین، نوعی شعور و درک دارند. ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ﴾
- ۲- اگر بعضی انسان‌ها اهل تسبیح نیستند، ولی تمام هستی تسبیح‌گوی خدا هستند. ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ...﴾
- ۳- عزّت و حکمت الهی است که همه را به تسبیح جذب می‌کند. ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾
- ۴- گرچه قدرت، در افراد عادی عامل از دست رفتن تعادل است، ولی خداوند هم قدرت دارد و تمام کارهایش نیز حکیمانه است. ﴿الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

۱. اسراء، ۴۴.

۲. نور، ۴۱.

﴿ ۲ ﴾ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند برای اولین بار از خانه‌هایشان بیرون راند، با آنکه شما گمان نداشتید که آنان (با داشتن آن همه قدرت، به آسانی) بیرون روند و خودشان گمان می‌کردند که قلعه‌ها و حصارهایشان آنان را از قهر خدا مانع خواهد شد، اما قهر خدا از جایی که گمان نمی‌کردند بر آنان وارد شد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند (به گونه‌ای که) خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان خراب می‌کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید.

نکته‌ها:

- کلمه «حشر» به معنای جمع کردن و بیرون راندن از محل سکونت است.
- «فاعتبروا» از واژه «عبر» به معنای عبور کردن از ظاهر و رسیدن به باطن است. کلمه «عبارت» به معنای عبور از لفظ و رسیدن به معناست و «تعبیر خواب»، عبور از ظاهر رؤیا به باطن آن است.
- سه قبیله از یهودیان به نام‌های بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع به مدینه هجرت کرده و در آن جا ساکن شدند و با پیامبر اکرم ﷺ پیمان عدم تعرض بستند، اما بعد از جنگ اُحد گروهی از آنان با مشرکان مکه همراه شد و علیه مسلمانان توطئه کردند، پیامبر آگاه گردید و با آنان برخورد کرد. یکی از بزرگان آنان به نام کعب بن اشرف کشته و میان یهودیان تزلزل ایجاد شد و به قلعه‌ای پناهنده شدند. مسلمانان با دستور پیامبر قلعه را محاصره کردند. بعد از چند روز محاصره و جنگ، یهودیان پذیرفتند که از مدینه خارج شوند. آنها هنگام رفتن آن

مقدار از اموالشان را که توانستند را با خود بردند و آن مقدار که نتوانستند مانند خانه‌های خود را تخریب نمودند تا سالم به دست مسلمانان نیفتد.^(۱)

□ در قرآن، بارها ترس در دل دشمن، به عنوان یکی از امدادهای الهی شمرده شده است، از جمله: «قذف فی قلوبهم الرعب»، «سألنی فی قلوب الذین کفروا الرعب»^(۲) «سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب»^(۳) آری، ترس سبب فرار دشمن و پیروزی مسلمانان بدون خونریزی می‌شود.

در حدیث می‌خوانیم: سه لشکر برای یاری حضرت مهدی علیه السلام می‌آیند، لشکری از فرشتگان، لشکری از مؤمنان و ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان.^(۴)

□ اندیشه کردن و عبرت گرفتن یک عبادت است، چنانکه در روایات می‌خوانیم: «کان اکثر عبادة ابي ذر التفكير والاعتبار»^(۵)، بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت آموختن بود.

□ نه مهر الهی در انحصار محاسبات ما است، «یرزقه من حیث لا یحسب»^(۶) و نه قهر او، «فاتاهم الله من حیث لم یحسبوا»

□ خداوند در دل‌ها تصرف می‌کند. گاهی آرامش نازل می‌کند: «أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین»^(۷) و گاهی ترس می‌افکند. «قذف فی قلوبهم الرعب»

پیام‌ها:

- ۱- قهر خداوند نسبت به یهودیان پیمان‌شکن کافر، حکیمانه است. «العزیز الحکیم هو الذی أخرج»
- ۲- نشانه عزت خداوند، تار و مار شدن یهودیان پیمان‌شکن و توطئه‌گر است. «العزیز الحکیم هو الذی أخرج»
- ۳- تمام پیروزی‌ها را از او بدانیم. «هو الذی أخرج الذین کفروا...»

۱. تفسیر نمونه. ۲. انفال، ۱۲. ۳. آل عمران، ۱۵۱.
 ۴. تفسیر نمونه از اثبات الهدی، ج ۷، ص ۱۲۴. ۵. خصال صدوق.
 ۶. طلاق، ۳. ۷. فتح، ۴.

۴- حساب توطئه‌گران اهل کتاب از حساب بقیه آنان جداست. ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾

۵- تبعید از وطن، یکی از مجازات الهی است. ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ... مِنْ دِيَارِهِمْ﴾

۶- قدرت هیچ‌کس و گروهی را پایدار ندانید. ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾

۷- کیفر کسی که از تعهدات و پیمان‌های اجتماعی خارج می‌شود، آن است که از وطن خارج شود. ﴿أَنْ يَخْرُجُوا...﴾

۸- محاسبات و تجهیزات کفار در برابر اراده الهی، ناکارآمد و بی‌فایده است. ﴿ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ﴾

۹- در جنگ و جهاد با کفار، تمام محاسبات نباید بر اساس تجهیزات و امکانات مادی باشد. ﴿فَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾

۱۰- تخریب ساختمان‌های دشمن، در مواردی جایز است. ﴿يَخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ﴾

۱۱- آنجا که اراده خدا باشد، دوست و دشمن دست به یک کار می‌زنند. ﴿يَخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ﴾

۱۲- خداوند هم سبب ساز است و هم سبب سوز، ترس را سبب قرار می‌دهد و دژها را از سببیت می‌اندازد. ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾

۱۳- مطالعه تاریخ، سرگرمی نیست، وسیله عبرت است. ﴿فَاعْتَبِرُوا...﴾ تاریخ، گذرگاه است نه توقف‌گاه.

۱۴- استفاده از تاریخ، بصیرت می‌خواهد. ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْبَصَارِ﴾

﴿۳﴾ وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي

الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ

و اگر این نبود که خداوند، بیرون شدن از خانمان را بر آنان نوشته بود، همانا آنان را در دنیا عذاب می‌کرد و البته در آخرت عذاب آتش دارند.

﴿ ۴ ﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ

این کیفر به خاطر آن است که آنان با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند، پس (بداند که) همانا خداوند سخت کیفر است.

نکته‌ها:

- «جلاء» به معنای ترک دیار و وطن به خاطر گرفتاری و بلاست.
- «شاقوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است.
- در سوره مجادله آیه ۲۱ فرمود: ﴿كُتِبَ اللَّهُ لَآغْلِبَنَّ أَنَا وَرَسُولِي﴾ و در این آیه می‌فرماید: ﴿كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءُ﴾ یعنی هم پیروزی و هم جلالی وطن با اراده الهی است.
- مشابه آیه ۴، در سوره انفال آیه ۱۳ درباره جنگ بدر آمده است.
- «شديد العقاب» بودن منافاتی با «أرحم الراحمين» بودن خداوند ندارد، زیرا هر کدام در جای خود است، در دعای افتتاح می‌خوانیم: «و ايقنت أنك أرحم الراحمين في موضع العفو و الرحمة و أشد المعاقبين في موضع النكال و النقمة»

پیام‌ها:

- ۱- حداقل کیفر پیمان شکنی، تبعید و بیرون راندن از وطن است. (بنی نضیر به خاطر توطنه و خیانت مستحق کیفر سخت بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد.) ﴿لولا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا﴾
- ۲- ستیزه‌جویی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد، نه یهودی بودن آنان. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ﴾
- ۳- کیفرهای الهی بر اساس عملکرد انسان و عادلانه است. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ﴾
- ۴- جبهه‌گیری در برابر رهبر آسمانی، در واقع جبهه‌گیری در برابر خداست. (در ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر خدا و رسول است ولی پایان آن، جبهه‌گیری در برابر خداوند مطرح شده است.) ﴿شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ... يَشَاقِقِ اللَّهَ﴾

﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّيْنَةٍ أَوْ تَرَكَتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ

لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

آنچه از درخت خرما قطع کردید یا آن را ایستاده بر پای خود وا گذاشتید، همه به خواست و فرمان خداوند بود و (خداوند می‌خواست) فاسقان را خوار گرداند.

نکته‌ها:

□ «لینه» به معنای نرمی است و به درخت خرما نیز که میوه‌ای نرم دارد، گفته می‌شود.^(۱)
 □ اسلام، رزمندگان را از مسموم کردن آب و قطع درختان سرزمین دشمن منع می‌کند؛ ولی گاهی به دلیل مزاحمت درخت برای حرکت رزمندگان و یا برای ضربه زدن به روحیه کافران پیمان شکن، فرمان قطع درخت صادر می‌شود. شاید آیه پاسخی به تردید مسلمانان در صحت عمل خویش یا اشکال یهود نسبت به قطع درختان باشد که قرآن می‌فرماید: این فرمان، از طرف خدا بود.

پیام‌ها:

- ۱- در جبهه جنگ، تمام حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد. ﴿ما قطعتم... فباذن الله﴾
- ۲- در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است. ﴿یخربون بیوتهم... قطعتم...﴾
- ۳- قطع کردن یا نکردن درختان، حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد. ﴿ما قطعتم... أو ترکتم... فباذن الله﴾
- ۴- فسق و اعتقادات فاسد انسان، در هدر رفتن اموال او اثر دارد. ﴿ما قطعتم...﴾

الفاسقین ﴿

- ۵- کارهای ایزدایی در جبهه مانعی ندارد. ﴿لیخزی الفاسقین﴾

۱. مفردات راغب.

﴿ ۶ ﴾ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و آنچه را خداوند از (اموال) آنان به رسولش باز گرداند (شما برای آن زحمتی نکشیده)، نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری راندید، بلکه خداوند، پیامبران را بر هر که بخواهد، مسلط می‌سازد و خداوند بر هر چیزی قادر است.

نکته‌ها:

- «أفاء» از «فیء» به معنای بازگشت است و مقصود، اموال و غنایمی است که بدون جنگ و خونریزی، در اختیار رهبر مسلمانان قرار می‌گیرد. شاید دلیل آنکه به آن «فیء» گویند، این باشد که اموال به صاحب اصلی خود که اولیای الهی هستند برمی‌گردد، زیرا خداوند تمام مواهب جهان را برای مؤمنان و پیش از آنان، برای پیامبران آفریده است و دیگران گرچه به صورت شرعی یا عرفی مالکند، ولی مالک اصلی، آن بزرگواران هستند.
- «أوجفتم» به معنای تاختن با اسب و شتر است. «خیل» یعنی اسب و «رکاب» یعنی شتر.
- اموالی که در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد، چند نوع است:
- الف) اموالی که در جبهه از طریق جنگ به دست می‌آید که غنیمت نام دارد و مجاهدان مالک آن می‌شوند ولی باید خمس آن را بدهند.
- ب) اموالی که بدون درگیری و حمله بدست می‌آید که نام آن «فیء» است و در این آیه حکم آن بیان شده است.
- ج) اموالی مثل زمین‌های موات، کوه‌ها، رودخانه‌ها و نیزارها که نامش انفال است و در اول سوره انفال حکم آن آمده است.
- بر اساس این آیه، اموالی که بدون تاخت و تاز نصیب مسلمانان می‌شود، در اختیار پیامبر است، نه مجاهدان و پیامبر طبق صلاحدید خود که در آیه بعد می‌گوید، میان گروه‌هایی تقسیم می‌فرماید.

□ دستورات اسلام حکیمانه است، در آنجا که با شرکت در جبهه چیزی به دست آید، مالک می‌شوند ولی در مواردی که زحمت‌نکشیده مالی حاصل شود، مربوط به رهبر آسمانی است.

پیام‌ها:

- ۱- در مسائل مالی، حتی پیامبر اکرم ﷺ بدون اذن خدا دست به تصرف نمی‌زند.
﴿ما افاء الله على رسوله﴾
- ۲- تمام پیروزی‌ها، از راه جنگ و جهاد نیست. ﴿فما أوجفتم من خيل و لا ركاب﴾
- ۳- سلطه اولیای خدا، چون به اراده و فرمان اوست، ارزشمند است. ﴿يسلّط رسله على من يشاء﴾
- ۴- آنجا که اراده الهی باشد، دژها و حصارها اثری ندارند. ﴿مانعتهم حصونهم... ولكن الله يسلط رسله على من يشاء﴾

﴿۷﴾ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

آنچه را خداوند از اهل آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال) تنها میان ثروتمندان شما در گردش نباشد و آنچه پیامبر برای شما آورده، بگیرید و آنچه شما را از آن بازداشته، ترک کنید و از خدا پروا کنید که خداوند، سخت کیفر است.

نکته‌ها:

- «دولة» به معنای گردش و دست به دست کردن اموال است.
- در قرآن، چهار مرتبه به لزوم پشتیبانی اقتصادی از اهل بیت پیامبر ﷺ اشاره و به

- پرداخت بخشی از خمس، فیء و دیگر درآمدها به آنان تأکید شده است: ﴿و لذی القربی﴾^(۱)، ﴿و لذی القربی﴾^(۲)، ﴿و آت ذا القربی حقه﴾^(۳) و ﴿فآت ذا القربی حقه﴾^(۴)
- در آیه چهارم این سوره برای کسانی که با پیامبر مخالفت می‌کنند، عبارت «شدید العقاب» آمده بود و در این آیه نیز برای افرادی که ممکن است به تقسیم فیء توسط پیامبر ایراد بگیرند، عبارت «شدید العقاب» آمده است.
- در این آیه، ابتدا حکم آمده، ﴿فلله و للرسول و لذی...﴾ سپس دلیل حکم، ﴿کی لایکون دولة...﴾ و در پایان، توجه به احکام حکومتی پیامبر مطرح شده است.
- خداوند برای «ذی القربی» هم مقام معنوی را سفارش کرده ﴿قل لأستلکم علیه أجراً الا المودة فی القربی﴾^(۵) و هم پشتوانه اقتصادی را. ﴿ما افاء الله... لذی القربی﴾
- گرچه برای تقسیم فیء در این آیه شش مورد بیان شده، ولی لازم نیست در تمام موارد به طور یکسان تقسیم شود.^(۶)
- فیء، به شخص رسول خدا ﷺ اختصاص ندارد، بلکه برای موقعیت و مقام و جایگاه اوست و لذا بعد از پیامبر اسلام ﷺ در اختیار جانشینان بر حق او یعنی اهل بیت علیهم السلام است و در زمان غیبت، در اختیار فقهای عادل بی هوی و هوس.
- هر کجا با تلاش رزمندگان به غنایم رسیدیم، تنها خمس آن میان شش گروه تقسیم می‌شود، چنانکه در آیه ۴۱ سوره انفال آمده است، ولی هر کجا بدون زحمت چیزی بدست آید، تماش میان آن شش گروه تقسیم می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- قوانین قرآن، کلی است، نه مخصوص به شأن و زمان نزول. (قانون فیء مربوط به تمام مواردی است که کفار آن را رها کرده و رفته‌اند و مخصوص یهود بنی‌نضیر نیست. کلمه «ما» و «قری» نشان عمومیّت است.) ﴿ما افاء الله

۱. انفال، ۴۱. ۲. حشر، ۷. ۳. اسراء، ۲۶. ۴. روم، ۳۸. ۵. شوری، ۲۳. ۶. تفسیر احسن الحدیث.

علی رسوله من اهل القرئ ﴿﴾

۲- اموال کفار فراری، در اختیار رهبر دینی است. ﴿ما افاء الله علی رسوله﴾
 ۳- نظام اسلامی به پشتوانه اقتصادی نیاز دارد که یکی از آنان فیئ و اموالی است که بدون جنگ، به خاطر فرار یا متارکه کفار نصیب مسلمانان می شود. ﴿ما افاء الله علی رسوله...﴾

۴- رعایت ادب و شئون، در سخن لازم است. (ابتدا نام خدا، سپس رسول خدا و سپس دیگران). ﴿الله وللرسول...﴾

۵- سهم خداوند، زیر نظر پیامبر در راه رضای خدا مصرف می شود. ﴿فله...﴾

۶- فقرزدایی، جزء برنامه های اصلی اسلام است. ﴿والمساکین﴾

۷- اگر گردش ثروت در دست اغنیای مسلمانان ممنوع است، پس در دست کفار قطعاً مورد نهی است. ﴿کی لایکون دولة بین الاغنیاء...﴾

۸- برنامه ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و عدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند. ﴿کی لایکون دولة بین الاغنیاء...﴾
 ۹- اطاعت از فرامین پیامبر واجب است، زیرا پیامبر معصوم است، وگرنه به طور مطلق و بی چون و چرا دستوراتش واجب الاطاعه نبود. ﴿ما آتاکم الرسول فخذوه...﴾

۱۰- سنت پیامبر، لازم الاجرا است. ﴿ما آتاکم الرسول فخذوه﴾

۱۱- لازم نیست تمام دستورات در قرآن آمده باشد، بلکه هر امر و نهی که در سخنان پیامبر آمده باشد باید اطاعت شود. ﴿ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا﴾

۱۲- در انجام فرمان پیامبر، سرعت به خرج دهیم. ﴿فخذوه... فانتهوا﴾ (حرف فاء برای سرعت است).

۱۳- در مسائل مالی و تقسیم آن لغزشگاهی است که باید با تقوا از آن گذشت. ﴿ما افاء الله... و اتقوا الله﴾

۱۴- اطاعت بی چون و چرا از پیامبر، نمودی از تقوا است. ﴿مَا أَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾

۱۵- بی تقوایی، کیفری شدید دارد. ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

۱۶- یاد کیفر سخت، سبب تقوا است. ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ... شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

﴿ ۸ ﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ

(بخشی از فیئ) برای مهاجران فقیری است که از خانه‌ها و اموال خود بیرون رانده شدند و در پی فضل و رضوان الهی هستند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنان همان راستگویانند.

نکته‌ها:

- این آیه به منزله شرح و تفسیری است برای مصارف شش گانه فیئ که از میان «مساکین» و «ابن السبیل» به سراغ آن گروه از فقرایی روید که امتیازاتی همچون هجرت در راه خدا و یاری رسول خدا را داشته باشند.
- از میان فقرا، مهاجران تبعید شده‌ای که خالصانه حامی دین هستند، اولویت دارند.

پیام‌ها:

- ۱- گرچه افراد نیازمند، نظری به اموال ما ندارند، ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ﴾ ولی ما باید آنان را بهره‌مند سازیم. ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾
- ۲- علاقه به وطن، یک حق طبیعی و الهی است که قابل پیگیری است. ﴿اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾
- ۳- کسانی در ادعای دین‌داری صادقند که در عین فقر و آوارگی، حامی خدا و رسول باشند. ﴿لِلْفُقَرَاءِ... اُخْرِجُوا... يَنْصُرُونَ اللَّهَ... هُمُ الصَّادِقُونَ﴾

۴- کمالاتی قابل ستایش است که دائمی باشد. «بیتغون... یبصرون» (فعل مضارع نشان استمرار است).

۵- دنیا همراه با آخرت ارزش دارد. «فضلاً... و رضواناً»

۶- افراد مخلص، الطاف الهی را فضل او می دانند، نه حق خود. «فضلاً من الله»

۷- صداقت با عملکرد روشن می شود نه با شعار. «یبصرون... الصادقون»

﴿۹﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ

لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ

أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و کسانی که در دارالهجره (مدینه) و ایمان، قبل از مهاجران جای گرفتند و کسانی را که (از مکه) به سویشان هجرت نمودند دوست می دارند و در دل، نیازی به آنچه (از فیئ) به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و اگرچه خود شدیداً در فقر هستند ولی مهاجران را بر خود مقدم می دارند و کسانی که از بخل نفس محافظت شوند، آنان همان رستگارانند.

نکته‌ها:

□ «تبوؤ» از «بواء» به معنای نزول و جای گرفتن در مکان است.^(۱) «خصاصة»، به فقری که سبب شکاف زندگی شود گفته می شود و «یوق» از «وقایه» به معنی حفاظت و کنترل است، «شُحّ» به معنای بخل همراه با حرص است.^(۲)

□ در کنار بهره‌مند کردن مهاجران از فیئ، خداوند به ستایش انصار و مردم مدینه می پردازد که آنان، هم خانه‌هایشان را برای مهاجران آماده کردند و هم ایمانشان را کامل نمودند که تمام دستورات را بدون دغدغه عمل کردند.

۱. تفسیر مراغی.

۲. مفردات راغب.

□ در حدیث می‌خوانیم: امام جواد علیه السلام از اول شب تا صبح فقط یک دعا می‌کرد: «اللهم قنی شح نفسی» خدایا! مرا از بخل نفسانی‌ام حفظ کن. راوی می‌گوید: به امام گفتیم: جانم فدایت! من جز این یک دعا از شما نشنیدم! امام فرمود: «فای شئی اشد من الشح» چه چیزی خطرناک‌تر از بخل است.

در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم»^(۱)، بخل و ایمان در دل یک مسلمان جا نمی‌گیرد.

□ ایثار، یک کمال است اما نباید موجب خروج از حد اعتدال شود، چنانکه قرآن در آیه ۶۷ سوره فرقان، در وصف عباد الرحمن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ یَسْرِفُوا و لَمْ یَقْتَرُوا و کان بین ذلک قواماً﴾، آنان در انفاق، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه کوتاهی، بلکه راهی میانه را در پیش می‌گیرند.

این موضوع، در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^(۲)

پیام‌ها:

- ۱- بستر سازی برای ارائه خدمات به دیگران یک ارزش است. ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾
- ۲- هم ظاهر آراسته لازم است و هم باطن. ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ و الایمان﴾
- ۳- محبت به اهل ایمان مرز و بوم ندارد. ﴿یَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ﴾
- ۴- از ایثار و روحیات خوب دیگران نام ببرید. ﴿یَحِبُّونَ... یؤثرون﴾
- ۵- دوستی پایدار آن است که به خاطر کمالات، افراد را دوست بداریم، نه به خاطر نام و قبیله و چشم‌داشت. ﴿یَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ﴾
- ۶- تظاهر به کمال ارزش ندارد، کمال آن است که در عمق جان باشد. ﴿لَا یُجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً﴾
- ۷- در ستایش از گروهی، نباید از گروه دیگر غافل شد تا ایجاد حساسیت شود. در آیه قبل از مهاجرین ستایش شد و این آیه از انصار ستایش می‌کند. ﴿یَحِبُّونَ﴾

۱. تفسیر مجمع البیان. ۲. تفسیر نورالثقلین.

من هاجر اليهم ﴿

- ۸- مهم تر از مهمان دوستی، مهاجر دوستی است، زیرا مهمان چند روزی بیشتر نیست، ولی مهاجر مدت هانزد انسان می ماند. ﴿يجون من هاجر اليهم﴾
- ۹- در تجلیل، سلسله مراتب و سوابق حفظ شود. اول مهاجران (آیه قبل) بعد انصار (این آیه) و در آیه بعد از تابعین ستایش شده است.
- ۱۰- خداوند از افرادی که حسد ندارند ستایش می کند. (معمولاً حسادت ها به هنگام تقسیم مال جلوه می کند. با این که پیامبر، فیئ را تنها به مهاجران داد ولی انصار چشم داشتی نداشتند.) ﴿لايجدون... حاجة مما اوتوا﴾
- ۱۱- طبع بلند و دید وسیع، مورد ستایش قرآن است. ﴿لايجدون في صدورهم حاجة﴾
- ۱۲- اظهار دوستی کافی نیست، دوستی عملی لازم است. ﴿يجون... يؤثرون﴾
- ۱۳- بخشش با وجود نیاز مهمتر است. ﴿يؤثرون... ولو كان بهم خصاصة﴾
- ۱۴- رستن از بخل، مایه رستگاری است. ﴿من يوق شح نفسه... هم المفلحون﴾
- ۱۵- بخل با نفس عجین است. اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال بلکه از جان نیز می تواند بگذرد. ﴿يوق شح نفسه﴾
- ۱۶- بخیل، رستگار نمی شود. ﴿من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون﴾
- ۱۷- نجات از بخل، با کمک و امداد الهی ممکن است. کلمه «یوق» مجهول آمده، زیرا بازدارنده خداوند است.
- ۱۸- بسیاری از کمالات، مربوط به نجات از بخل است. جمله «یوق شح نفسه» به عنوان کلید، در آخر آیه آمده است.

﴿۱۰﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا
رَبَّنَا إِنَّكَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ

و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند، بیامرز و در دل‌های ما کینه مؤمنان را قرار نده. پروردگارا! همانا تو رؤف و مهربانی.

نکته‌ها:

□ در آیات قبل، از مهاجرین و انصار ستایش شد و در این آیه سخن از تابعین است که تمام مسلمانان پس از پیامبر را می‌تواند شامل شود.
 □ در آیات ۸ تا ۱۰ به عوامل وحدت اشاره شده است:

۱. محبت. ﴿يَجِبُونَ مِنَ هَاجِرِ الْيَهُودِ﴾
۲. ایثار. ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾
۳. دعا. ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا... رَبَّنَا﴾
۴. خدمت. ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾
۵. دوری از حرص و حسد. ﴿لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا...﴾
۶. دوری از بخل. ﴿يُوقِ شَحْخَ نَفْسِهِ﴾
۷. اخوت. ﴿اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا﴾
۸. سعه صدر و نداشتن کینه. ﴿لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾

مغفرت و استغفار

بیش از دویست بار موضوع مغفرت و واژه‌های آن در قرآن مطرح شده است. هم خودمان باید استغفار کنیم و هم از اولیای خدا بخواهیم که برای ما استغفار کنند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَغْفِرُوا لَنَا﴾^(۱) حتی فرشتگان برای مؤمنان استغفار می‌کنند. ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^(۲) البته استغفار برای مشرکان و منافقان اثری ندارد. ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^(۳)، ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾^(۴)

۳. منافقون، ۶.

۲. غافر، ۷.

۱. یوسف، ۹۷.

۴. توبه، ۱۱۳.

اما عوامل مغفرت الهی عبارتند از:

۱. اطاعت از رهبر آسمانی. ﴿فَاتَّبِعُونِي يَحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^(۱)
۲. تقوا. ﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ... يَغْفِرْ لَكُمْ﴾^(۲)
۳. عفو و گذشت از مردم. ﴿وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا إِنْ تَحِبُّوا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^(۳)
۴. کلام مستدل و محکم. ﴿قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا... يَغْفِرْ لَكُمْ﴾^(۴)
۵. قرض الحسنه. ﴿إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ... يَغْفِرْ لَكُمْ﴾^(۵)
۶. توبه و استغفار. ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال و رشد داشته باشد. ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾
- ۲- برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش‌های خود استغفار کنیم و سپس لغزشهای دیگران. ﴿اغْفِرْ لَنَا وَلاخواننا﴾
- ۳- مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی مرتکب شد، بلافاصله استغفار می‌کند. ﴿اغْفِرْ لَنَا وَلاخواننا﴾
- ۴- دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾
- ۵- تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می‌کنند. ﴿اغْفِرْ لَنَا وَلاخواننا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾
- ۶- سابقه در ایمان، یک ارزش است. ﴿سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾
- ۷- برادری واقعی، در پرتو ایمان است. ﴿اخواننا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾

۱. آل عمران، ۳۱. ۲. انفال، ۲۹. ۳. نور، ۲۲.
 ۴. احزاب، ۷۰-۷۱. ۵. تغابن، ۱۷. ۶. نساء، ۱۱۰.

۸- در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست. ﴿اخواننا الذین سبقونا بالایمان﴾

۹- با دعای خیر، کینه‌ها را از دل دور کنیم. ﴿ربنا اغفر... لاخواننا... لا تجعل غلاً للذین آمنوا﴾

۱۰- مؤمن، بدخواه دیگران نیست. ﴿لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا﴾

۱۱- خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی‌شود. ﴿ربنا... لا تجعل فی قلوبنا غلاً﴾

۱۲- در اصلاحات باید به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید ریشه‌کن شود. ﴿لا تجعل فی قلوبنا غلاً﴾

۱۳- توجه به ربوبیت و رأفت و رحمت خداوند، از آداب و پشتوانه اجابت دعاهاست. ﴿ربنا اغفر... انک رؤف رحیم﴾

﴿۱۱﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

آیا به منافقان نظر نکردی که به برادران خود، کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند، می‌گویند: اگر شما رانده شدید، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و درباره شما از هیچ کس پیروی نخواهیم کرد و اگر مورد هجوم و جنگ قرار گرفتید، قطعاً ما شما را یاری خواهیم کرد و خداوند شاهد است که این منافقان هر آینه دروغ گویند.

نکته‌ها:

□ بعد از ستایش از مهاجران و انصار و تابعین، این آیات، چهره منافقان و کفار را که در کنار هم و در برابر آنان ایستاده‌اند، ترسیم می‌کند. آری یکی به مغفرت و آمرزش دعوت می‌کند و یکی به لجajt و مقاومت بر کفر و بی‌دینی.

□ در تفاسیر می‌خوانیم: منافقان برای یهودیان پیمان شکنی که مورد قهر پیامبر اسلام قرار

گرفته بودند، پیام فرستادند که شما سنگر خود را رها نکنید که ما با شما هستیم. □ با توجه به آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۱) که برادری را تنها مخصوص اهل ایمان می‌داند، باید گفت: برادری منافق با کافر، برادری صوری و ظاهری است. ﴿لَا خَوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ در برادری حقیقی، ایثار و از خود گذشتگی نمایان است، چنانکه انصار نسبت به مهاجران چنین کردند، ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ﴾ ولی در برادری ظاهری، حتی یاری ظاهری هم نیست. ﴿لَنْ نَنْصُرَكَم وَاَللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

پیام‌ها:

- ۱- رهبر جامعه اسلامی، باید از روابط منافقان داخلی با دشمنان خارجی آگاه باشد. ﴿الْم تَرَ﴾
- ۲- در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده‌های خود مایه امید آنان بودند. ﴿الْم تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ نَافَقُوْا...﴾
- ۳- منافق، برادر کافر است. ﴿نَافِقُوْا... لَا خَوَانِهِمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا﴾
- ۴- همه‌ی اهل کتاب در برابر مسلمانان نایستاده‌اند، تنها گروهی در صدد توطئه و دشمنی هستند. ﴿الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ﴾
- ۵- منافق دروغگو برای اینکه دیگران را به باور بکشاند، سخن خود را قاطعانه مطرح می‌کند. ﴿لَنْ نَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ... لَنْ نَنْصُرَنَّكُمْ﴾
- ۶- منافق، در مسائل سیاسی و اجتماعی، تابع و مطیع رهبری اسلامی نیست. ﴿لَا نَطِيْعُ فَيْكُمْ اَحَدًا اَبَدًا﴾
- ۷- منافقان، حتی به دوستان خود نیز دروغ می‌گویند. ﴿وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

﴿۱۲﴾ لَنْ اُخْرَجُوْا لَا يَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ وَلَنْ قُوْتَلُوْا لَا يَنْصُرُوْنَهُمْ وَ لَنْ نَّصُرُوْهُمْ لِيُوْلِنَ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصُرُوْنَ

همانا اگر (کفار) اخراج شوند، (منافقان) با آنان خارج نخواهند شد و اگر مورد تهاجم و جنگ قرار گیرند، منافقان آنان را یاری نخواهند کرد و اگر به یاری آنان برخیزند، (هنگام خطر) به آنان پشت خواهند کرد. سپس (هیچ یک از کفار و منافقان) یاری نمی‌شوند.

پیام‌ها:

- ۱- و آگاهی از شکست کفار و پای بند نبودن منافقان به تعهدات خود، سبب تقویت روحیه مسلمانان است. ﴿لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ... لَا يَنْصُرُونَهُمْ﴾
- ۲- از تبلیغات پر طمطراق منافقان نهراسید که آنان، مرد عمل نیستند و خیلی زود میدان را خالی می‌کنند. ﴿لَا يَخْرُجُونَ... لَا يَنْصُرُونَ... لِيُوَلِّنَ الْأَدْبَارَ﴾
- ۳- پیمان‌شکنی منافقان به حدی است که نسبت به کافران هم پیمان خود نیز وفادار نیستند. ﴿لَا يَخْرُجُونَ... لَا يَنْصُرُونَ﴾
- ۴- عاقبت نفاق، خواری و تنهایی است. ﴿لَا يَنْصُرُونَ﴾

﴿ ۱۳ ﴾ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

قطعاً ترس و وحشتی که از شما در دل منافقان است، سخت‌تر از خوفی است که آنان از خدا دارند و این به خاطر آن است که آنان فهم و معرفتی ندارند.

نکته‌ها:

- «رهبة» به معنای ترس و وحشت درونی و عمیق است که آثار آن در عمل ظاهر می‌شود.
- این آیه به منزله دلیل آیه قبل است که منافقان، حاضر به جنگ نیستند و اگر به جبهه آیند، فرار می‌کنند، زیرا آنان ایمان ندارند و قدرت الهی را نمی‌شناسند ولی برق شمشیر را می‌بینند و از شما بیش از خدا می‌ترسند.

پیام‌ها:

- ۱- مؤمن دارای اُبَهِت و هیبت است. ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ﴾

- ۲- ترس از مردم به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است. ﴿لانتُم اشد رهبة في صدورهم من الله﴾
- ۳- منافقان نمی دانند و نمی فهمند که رمز عزت و قدرت مسلمانان، اراده و لطف خداوند است. ﴿لا یفقهون﴾
- ۴- هراس از مردم و نترسیدن از خداوند، به خاطر سطحی نگری و سبک سری است. ﴿لانتُم اشد رهبة... لا یفقهون﴾

﴿ ۱۴ ﴾ لَا یَقَاتِلُونَکُمْ جَمِیعاً إِلَّا فِی قُرًیٍّ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ
بِأَسْهُمٍ بَیْنَهُمْ شَدِیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَٰلِکَ بِأَنَّهُمْ
قَوْمٌ لَا یَعْقِلُونَ

منافقان (به قدری ترسو هستند که) به طور جمعی با شما نمی جنگند، جز در مناطق حفاظت شده یا از پشت دیوارها، درگیری آنان میان خودشان سخت است، تو آنان را متحد می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنان گروهی هستند که نمی اندیشند.

نکته‌ها:

- «قُری» جمع «قریة» به محل اجتماع مردم گفته می شود، شهر باشد یا روستا. «محصنة» از «حصن» به معنای قلعه است. «قُری محصنة» یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می شود.
- ارزش و نقش و برکات وحدت و اتحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می شود، لذا پایان آیه فرمود: «قوم لا یعقلون» ولی پی بردن به اینکه تمام قدرت از آن خداست و ما نباید از انسان‌ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبل با «قوم لا یفقهون» پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- ارزیابی روحیات دشمن و هم پیمانان آنان و شیوه جنگی دشمن لازم است. ﴿لَا يقاتلونكم جميعاً الا... تحسبهم جميعاً و...﴾
- ۲- مراقب باشید که منافقان، مناطقی محفوظ و مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند که در این صورت، خطر آنان جدی می‌شود. ﴿لَا يقاتلونكم... الا في قري محصنة﴾
- ۳- اتحادهای صوری که بدون ایمان و گرایش باطنی باشد، ارزشی ندارد. ﴿تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى﴾
- ۴- امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی، عامل امنیت نیست. در میان کفار با آن همه تجهیزات درگیری و ناامنی وجود دارد. ﴿قري محصنة... بأسهم بينهم شديد﴾
- ۵- تحقیر و تضعیف منافقان و دشمن لازم است. ﴿قوم لا يفقهون... قوم لا يعقلون﴾
- ۶- اختلافات در جنگ، نشانه بی‌عقلی است. ﴿لَا يقاتلونكم جميعاً... قلوبهم شتى... لا يعقلون﴾

﴿ ۱۵ ﴾ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(مثل یهود بنی نضیر) مثل کسانی است که چندی قبل از آنان بودند (و با وعده‌های منافقان اغفال شدند) و تلخی و ناکامی انحراف خود را چشیدند و برایشان عذاب دردناکی است.

نکته‌ها:

- «وبال» به معنی عواقب سوء یک امر است.
- مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی یهودیان بنی نضیر، فریب وعده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان بنی قینقاع دادند و وفا نکردند.

پیام‌ها:

- ۱- در شناخت افراد و گروه‌ها، به سابقه آنها مراجعه کنید. «کمثل الذین من قبلهم»
- ۲- رهبر جامعه، باید از تاریخ اقوام و گروه‌ها آگاه باشد. «کمثل الذین من قبلهم»
- ۳- در تبلیغ و تربیت، از نمونه‌هایی استفاده کنید که آشنایی مردم با آن آسان‌تر باشد. «قریباً»
- ۴- تلخی‌های مادی، پرتوی از کیفر کفار است. «ذاقوا وبال امرهم»
- ۵- تاریخ دارای قانون و سنت‌های ثابت است. کفار اگر راهی را رفتند، مزه تلخ آن را چشیدند، شما هم اگر آن را بروید، خواهید چشید. «ذاقوا وبال امرهم»
- ۶- تلخی‌ها و شیرینی‌ها، نتیجه عملکرد خود ماست. «وبال امرهم»
- ۷- همکاری با منافقان، هم در دنیا عذاب دارد و هم در آخرت. «ذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم»

﴿ ۱۶ ﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ
مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

(فریب اهل کتاب از منافقان،) مثل (اغفال) شیطان است آن‌گاه که به انسان گفت: کافر شو، پس چون کفر ورزید، گفت: من از تو تبری می‌جویم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم.

﴿ ۱۷ ﴾ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ
الظَّالِمِينَ

پس سرانجام آن دو، (شیطان و منافقان کافر) آن است که آن دو جاودانه در آتشند و این کیفر ستمگران است.

نکته‌ها:

□ این آیه در ادامه آیه قبل، منافقان را به شیطان تشبیه کرده است که همواره به مردم وعده

می‌دهد، ولی وعده‌هایش جز فریب نیست. چه بسیارند افراد و حکومت‌های شیطان صفت که وعده‌هایی به وابستگان خود می‌دهند، ولی روز خطر آنان را به حال خود رها می‌کنند. □ ابن عباس در ذیل این آیات، این ماجرا را نقل می‌کند:

در بنی اسرائیل، عابدی بود به نام برصیصا که سال‌ها عبادت می‌کرد و مشهور شد و مردم بیمارانش خود را برای شفا و درمان نزد او می‌آوردند. تا این که روزی زنی از اشراف را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان دفن کرد. برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت. حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که به دار آویخته شود. در این هنگام شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روز انداخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می‌سازم. عابد گفت: توان سجده ندارم، شیطان گفت: با اشاره ابرو به من سجده کن، او چنین کرد و به کلی دین خود را از دست داد و سرانجام نیز کشته شد.^(۱)

□ شیطان، هر کس را به گونه‌ای گمراه و از راه به دور می‌کند:

عابد بنی اسرائیل از راه عبادتش به گناه گرفتار می‌شود.

قارون به علم و مدیریتش مغرور می‌شود. ﴿علی علم عندی﴾^(۲)

بلعم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس‌های خود می‌رود. ﴿آتیناه آیاتنا فانسلخ منها﴾^(۳)

سامری به علم و هنر خود مغرور می‌شود. ﴿بصرت بما لم يبصروا﴾^(۴)

یکی به مال و ثروتش مغرور می‌شود. ﴿فلما آتاهم من فضله بخلوا به﴾^(۵)

دیگری به فرزندان پسر. ﴿و بنین شهودا﴾^(۶)

دیگری به حکومت. ﴿ألّیس لی ملک مصر﴾^(۷)

و دیگری به تجهیزات و برج و بارو. ﴿جابوا الصخر بالواد﴾^(۸)، ﴿تنتحون من الجبال بیوتا﴾^(۹)

۱. تفاسیر مجمع البیان، قرطبی و روح البیان.
 ۲. قصص، ۷۸.
 ۳. اعراف، ۱۷۵.
 ۴. طه، ۹۶.
 ۵. توبه، ۷۶.
 ۶. مدثر، ۱۳.
 ۷. زخرف، ۵۱.
 ۸. فجر، ۹.

شبهات های منافقان با شیطان

۱. هر دو دشمن انسان هستند: ﴿آته لكم عدو مبين﴾^(۱۰)، ﴿هم العدو﴾^(۱۱)
۲. هر دو مردم را به فحشا و منکر می خوانند: ﴿یامرکم بالفحشاء﴾^(۱۲)، ﴿یأمرون بالمنکر﴾^(۱۳)
۳. از هر دو باید دور شد: ﴿و لا تتبعوا خطوات الشیطان﴾^(۱۴)، ﴿فاحذروهم﴾^(۱۵)
۴. هر دو چند چهره و ظاهر فریبند: ﴿کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر... قال انی بری منك﴾، ﴿و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شیطانهم قالوا اتنا معکم﴾^(۱۶)
۵. هر دو با شعار خیرخواهی، اغفال می کنند: ﴿هل ادلک عی شجرة الخلد﴾^(۱۷)، ﴿قالوا انما نحن مصلحون﴾^(۱۸)
۶. جایگاه هر دو دوزخ است: ﴿انہما فی النار﴾^(۱۹)، ﴿ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار﴾^(۲۰)

پیام ها:

- ۱- برای اثبات مطلب یا نفوذ بیشتر در مخاطب، می توان از چند نمونه و تجربه استفاده کرد. ﴿کمثل الذین من قبلهم... کمثل الشیطان﴾
- ۲- وسوسه ها و تحریکات منافقان، نمونه ای از وسوسه های شیطان است. ﴿کمثل الذین... کمثل الشیطان﴾
- ۳- شیطان، فقط دعوت به انحراف می کند، این انسان است که با اختیار خود، انحراف را می پذیرد. ﴿اکفر... فلما کفر﴾
- ۴- شیطان، رفیق نیمه راه است. ﴿اکفر فلما کفر قال انی بری﴾
- ۵- کار انسان بی دین به جایی می رسد که شیطان هم از او براءت می جوید. ﴿اننی بری﴾
- ۶- شیطان و منافقان، خوف از خدا را توجیهی برای خلف وعده و یاری نکردن

۹. شعراء، ۱۴۹.	۱۰. یس، ۶۰.	۱۱. منافقون، ۴.
۱۲. بقره، ۲۶۸.	۱۳. توبه، ۶۷.	۱۴. بقره، ۲۰۸.
۱۵. منافقون، ۴.	۱۶. بقره، ۱۴.	۱۷. طه، ۱۲۰.
۱۸. بقره، ۱۱.	۱۹. حشر، ۱۷.	۲۰. نساء، ۱۴۵.

خود قرار می دهند. ﴿إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ﴾ سرانجام نفاق و کفر، آتش جاودان است

﴿۱۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْتَظِرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ

اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند پروا کنید و هر کس به آن چه برای فردای (قیامت) خود فرستاده است، بنگرد. باز هم از خدا پروا کنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، به خوبی آگاه است.

نکته‌ها:

□ فرمان تقوا در این آیه تکرار و تأکید شده است که علاوه بر تأکید، می‌تواند معانی متعددی داشته باشد، از جمله:

۱. تقوای اول مربوط به اصل کار و تقوای دوم مربوط به کیفیت آن باشد.
۲. تقوای اول مربوط به انجام کار خیر و تقوای دوم مربوط به ترک محرمات باشد. ۳. و شاید تقوای اول مربوط به توبه از گذشته و تقوای دوم مربوط به ذخیره آینده باشد.
- در روایات می‌خوانیم: با نیمی از یک دانه خرما، یا اگر ندارید با سخنان خوب، دل‌هایی را شاد کنید تا در قیامت که خداوند می‌پرسد: من به تو چشم و گوش و... دادم چه ذخیره‌ای فرستادی، شرمنده نباشید. زیرا در آن روز بعضی به هر سو می‌نگرند، ولی ذخیره‌ای که وسیله نجاتشان باشد از پیش فرستاده‌اند.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- ایمان، زمینه تقوا و شرط ثمر بخشی ایمان، داشتن تقوا است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا﴾
- ۲- به امید کار خیر وارثان نباشیم، هرکس به فکر قیامت خود باشد. ﴿ولتنتظر نفس ما قدمت لغد﴾

۱. تفسیر نورالثقلین.

۳- در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می‌کنیم، دقت کنیم. ﴿ولتنظر نفس ما قدمت﴾
 ۴- محاسبه نفس لازم است. ﴿ولتنظر نفس﴾ (اگر امروز دقت نکنیم، دقت فردا
 سبب شرمندگی خواهد بود. ﴿یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیستی
 کنت تراباً﴾^(۱))

۵- قیامت، نزدیک است. ﴿لغد﴾ (چنانکه در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿انهم یرونها
 بعیدا و نراه قریبا﴾^(۲))

۶- آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی، لازمه‌ی ایمان است. ﴿ما قدمت لغد﴾

۷- تقوا، زمینه محاسبه نفس و محاسبه نفس، سبب رشد و تقویت تقوا است.
 ﴿ولتنظر نفس﴾ میان دو ﴿اتقوا الله﴾ قرار گرفته است.

۸- هیچ کس در هیچ مرحله‌ای خود را ایمن نداند. ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... و
 اتقوا الله﴾

۹- ایمان به خبیر بودن خداوند، عامل تقوا است. ﴿واتقوا الله... ان الله خبیر﴾

﴿۱۹﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْفَاسِقُونَ

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به
 خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند.

﴿۲۰﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ

الْفَائِزُونَ

اهل آتش و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت همان رستگارانند.

۱. نبأ، ۴۰.

۲. معارج، ۶.

نکته‌ها:

- مصداق روشن کسانی که خداوند را فراموش کردند، منافقانند. در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان می‌خوانیم: ﴿سُوا اللّٰه فَنسِيْمُ﴾ البته خداوند فراموشکار نیست، بلکه لطف خود را از آنان باز می‌دارد. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^(۱)
- غفلت، خطرناک‌ترین آفت انسان است. قرآن می‌فرماید: گروهی از مردم، از چهارپایان بدترند، زیرا غافلند، ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^(۲) بنابراین غفلت از خدا ﴿سُوا اللّٰه﴾^(۳)، غفلت از قیامت ﴿سُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^(۴) و غفلت از آیات الهی، ﴿اتَّكَّ آيَاتِنَا فَتَنَسِيْتَهَا﴾^(۵) باعث سقوط انسان به مرحله‌ای پست‌تر از حیوانیت می‌شود.
- کسی که خدا را فراموش می‌کند، قهراً فردی بی‌راهه، بی‌رهبر، بی‌هدف و بی‌قانون، غرق در شهوات می‌شود و تمام هدف‌ها و عملکردش سلیقه‌ای و مطابق تمایلات و هوس‌های خودش می‌شود و این بزرگ‌ترین خطر برای انسان است.
- کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می‌رسد.
- کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی‌بیند و دست به هر کاری می‌زند.
- کسی که رهبران الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می‌رود و فاسد می‌شود.
- کسی که قانون او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می‌رود و سر در گم می‌شود.
- کسی که راه او را فراموش کند، در میان صدها راه دیگر گم شده و به بی‌راهه می‌رود.
- کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می‌گیرند.
- کسی که نعمت‌های خدا را فراموش کند، متملق دیگران می‌شود.
- کسی که خدا را فراموش کند، قهراً اهداف حکیمانه‌ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هرکه هدف خلقتش را فراموش کند، عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می‌دهد.
- انسان فطرتاً خداشناس است و فراموشی، عارض بر او می‌شود. کلمه «تسیان» در موردی است که قبلاً علم و توجه باشد.

۳. توبه، ۶۷.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۱. مریم، ۶۴.

۵. طه، ۱۲۶.

۴. ص، ۲۶.

پیام‌ها:

- ۱- مؤمنان، در معرض غفلت از یاد خدا هستند و نیاز به هشدار دارند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ﴾
- ۲- گام اول سقوط، از خود انسان است، خودفراموشی کیفر الهی است. ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ﴾
- ۳- کیفر الهی متناسب با عمل است. ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾
- ۴- گناه و انحراف، ثمره غفلت از یاد خداست. ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

﴿۲۱﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، بی شک آن کوه را از خشیت خداوند، خاشع و فرو پاشیده می‌دیدیم. ما این امثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، شاید بیاندیشند.

پیام‌ها:

- ۱- یکی از شیوه‌های تربیت، توبیخ غیر مستقیم است. ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ... تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا...﴾
- ۲- قرآن، کتاب الهی، کمبودی ندارد، مردم قابلیت لازم را ندارند. ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا...﴾
- ۳- استفاده از تمثیل در بیان حقایق معنوی، شیوه‌ای قرآنی است. ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ...﴾
- ۴- چگونه است که کوه با آن صلابت، در برابر عظمت قرآن خاشع است، اما قلب برخی انسان‌ها، از سنگ سخت‌تر؟ ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا...﴾
- ۵- هستی، شعور دارد. اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، خشوع و خشیت از آن ظاهر می‌گشت. ﴿لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾

۶- امثال و تمثیلات قرآنی، نیاز به تدبّر و تفکّر دارد و گرنه به درستی درک نمی شود. ﴿تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون﴾

﴿۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

او خدایی است که معبودی جز او نیست، به غیب و شهود آگاه است. او مهربان و بخشنده است.

نکته‌ها:

- در روایات، برای تلاوت آیات آخر سوره حشر، سفارش بسیار شده و برکات گوناگونی برای آن بیان گردیده که از جمله آن، بخشیده شدن گناهان و رسیدن به مرز مقام شهید است.
- احتمال می‌رود که انسان در میان اسمایی که در این آیات (۲۲-۲۴) آمده است، به اسم اعظم دست پیدا کند، زیرا در این آیات، حدود پانزده و یا با عنایتی، هجده صفت از صفات الهی آمده است که هر کدام نشانگر کمالات بی انتهای اوست.
- معبود واقعی، وجودی است که علم و رحمت و قداست و عزّت و قدرت و عظمت و احاطه کامل را داشته باشد و چون این صفات مخصوص خداوند است، پس معبودی جز او نیست.
- در قرآن هر کجا غیب و شهود کنار هم آمده، ابتدا غیب آمده و سپس شهود و این اشاره است یا به اهمیّت آن یا به کثرت موارد آن.
- امام صادق علیه السلام فرمود: «الغیب ما لم یکن و الشهادة ما قد کان»^(۱) غیب آن است که واقع نشده و شهود آن است که وجود یافته است.

پیام‌ها:

- ۱- یکتایی و یگانگی، اولین و مهم‌ترین اصل در صفات الهی است. ﴿هو الله الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

۱. تفسیر راهنما؛ معانی الاخبار، ص ۱۴۶.

- ۲- او که همه به دنبال اویند، خداست. ﴿هُوَ اللَّهُ﴾
- ۳- علم خداوند به غیب و شهود یکسان است. ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾
- ۴- با اینکه خداوند همه چیز را می‌داند، ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾ ولی با رحمت با بندگان برخورد می‌کند. اگر علم او بیم‌آور است، رحمت او امیدبخش است و در تربیت، انسان باید بین بیم و امید باشد. ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾
- ۵- هر موجودی جز خدای یکتا، فاقد علم و رحمت گسترده است. ﴿هُوَ... عَالَمُ الْغَيْبِ... هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوست خدای یکتا که معبودی جز او نیست، فرمانروا، منزّه از هر عیب، سلامت‌بخش، ایمنی‌بخش، مسلط بر همه چیز، قدرتمند شکست‌ناپذیر، صاحب جبروت و کبریایی. منزّه است از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند.

نکته‌ها:

- «مَلِكٌ» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «قُدُّوسٌ» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص، «مُهَيْمِنٌ» به معنای صاحب سلطه و سیطره و مراقبت است. «جَبَّارٌ» به دو معنای قادر بر جبر و جبران‌کننده آمده است.
- «سَلَامٌ» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می‌کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. «مُؤْمِنٌ» نیز یعنی کسی که به تو امانت می‌دهد و تو را در امان خود حفظ می‌کند.^(۱)
- حاکمان بشری سر تا پا عجز و نیاز و محدودیت و نقص هستند و مردم از آنان در امان نیستند. اما خداوند متعال، فرمانروایی است که هم قداست دارد و از هر عیب و نقصی به دور است، هم ایمنی‌بخش است، هم بر همه چیز سیطره و نفوذ دارد، دارای قدرتی نفوذناپذیر

۱. تفسیر المیزان.

است، جبران کننده است و عظمت و کبریایی دارد.

پیام‌ها:

- ۱- یکتا معبود هستی، کسی است که فرمانروایی مطلق دارد. ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ﴾
- ۲- فرمانروایی خداوند، از هر گونه ظلم و کاستی به دور است و مملو از قداست می‌باشد. ﴿الْقُدُّوسُ السَّلَامُ﴾
- ۳- خداوند هیچ گونه ضرری به خلق خود نمی‌زند. ﴿السَّلَامُ﴾
- ۴- خداوند، احاطه کامل بر هستی دارد. ﴿الْمُهَيَّمِنُ﴾
- ۵- پندارهای مشرکان درباره‌ی خداوند، نادرست است. ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

﴿۲۴﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اوست خداوند آفریننده، پدیدآورنده و صورت‌بخش، بهترین نام‌ها و صفات برای اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوی اویند و اوست توانای بی‌همتا و با حکمت.

نکته‌ها:

- «بارئ» به معنای پدید آورنده‌ای است که پدیده‌هایش از یکدیگر متمایز و متفاوت باشند.
- این تنها سوره‌ای است که آغاز و پایانش با تسبیح الهی است. ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ... يَسْبِحُ لَهُ...﴾ آیه اول آن سخن از عزت و حکمت است و آیه آخر آن با عزیز حکیم پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- خداوند، آفریننده‌ای است که در آفرینش مخلوقاتش، از کسی یا جایی الگوبرداری نکرده است، بلکه خود، صورت‌بخش پدیده‌هاست. ﴿الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾

- ۲- کسی که تمام کمالات را داراست، سزاوار تسبیح همه هستی است. ﴿لله الاسماء الحسنی یسیح له...﴾
- ۳- تسبیح موجودات، نشانه نوعی علم و شعور در هستی است. ﴿یسبیح له ما فی السموات و الارض﴾
- ۴- تسبیح موجودات، تذکری به انسان‌هایی است که اهل تسبیح نیستند. ﴿یسبیح له ما فی السموات و الارض﴾
- ۵- قدرت خداوند همراه با حکمت است نه ستم و تجاوز. ﴿هو العزیز الحکیم﴾

«و الحمد لله رب العالمین»